



«مرجان صابنی

تنها زندگی می‌کند. سال‌های زیادی است که در گوشه‌ای آرام به کار خودش مشغول است. شعر می‌نویسد، نقاشی می‌کشد و گیتاری هم دارد که با آن در خیابان و پارک، موسیقی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی می‌نوازد. یادگاری از روزهای دبیرستان و افسانه «بیتل‌ها» و «صفحات ۴۵ دور»... در روزگاری که فرزندان بی‌استعداد سلب‌ریتی‌های دسته‌چند، بازار هنر را صرفاً به‌دلیل نسبت خانوادگی قرق کرده‌اند، کامیار شاپور، فرزند پرویز شاپور و فروغ فرخزاد، سرش در لاک خودش است و کمتر کسی از او خبر دارد. شاید اگر مادر و پدرش هم در این روزها زنده بودند؛ نمی‌خواستند پسرشان به دلیل فرزند آنان بودن سری در سرها در بیاورد، بی‌تردید اگر سال‌ها پیش مهاجرت نکرده بودند، به دور از هیاهویی تحت عنوان «هنر» و بی‌اعتنا به به بازار، آنها هم در گوشه‌ای به شعرگفتن و نقاشی‌کشیدن مشغول بودند و مشکلی نداشتند که پسرشان در خیابان می‌نوازد. موسیقی خیابانی برای کامیار شاپور محلی برای کسب درآمد نبوده است، او هم‌زمان آنچه را یاد می‌گیرد گاهی با مردم کوچ و خیابان به اشتراک می‌گذارد، چندباری هم گرفتار شده و تذکر شنیده است، برای همین این روزها ترجیح می‌دهد در تنهایی بنوازد. زندگی اگرچه برایش در لحظات زیادی بی‌معنا می‌شود و دیگر نه نقاشی و نه شعر و نه فرزند فروغ بودن، هیچ‌کدام اعتباری به لحظه‌هایش نمی‌دهد اما موسیقی تنها دستانویزی است که به قول خودش با آن زهرِ زندگی را می‌گیرد. آخرین روزنه برای گریز از روزمرگی و بیهودگی.

لا می‌دانم شعر می‌گویند و نقاشی می‌کشید و ساز هم می‌زنید، البته الان متوجه شدم مجسمه هم می‌سازید. کدام برایتان جدی‌تر است؟ کارهای مختلفی می‌کنم، البته به این معنی نیست که به همه آنها می‌رسم! تا وقتی پدرم زنده بود این حرف را نمی‌زدم اما در واقع شعر برایم در حاشیه قرار دارد یعنی خیلی برایش انرژی نمی‌گذارم و یا اینکه بخوام درباره‌اش مطالعه کنم البته انتشارات مروراید سه کتاب از من چاپ کرده...

لا تا جایی که می‌دانم دو مجموعه از شما چاپ شده و یکی هم که نامه‌های فروغ به پدرتان بود؟

کتاب سوم مدت‌هاست در ارشاد مانده و هنوز منتشر نشده، به‌هرحال شعر محوری‌ت کارم نیست و لابد این یکی هم اگر منتشر شود مثل قبلی‌ها همان یک‌بار چاپ می‌شود و پرونده‌اش بسته خواهد شد...

لا فکر کنم مشخص‌ترین فعالیتتان در این سال‌ها نوازندگی بوده؟

وقتی از انگلیس برگشتم فعالیت اصلی‌ام نقاشی بود و اصلا رشته تحصیلی‌ام بود. چنّد تا نمایشگاه هم گذاشتم، در واقع نگاهم به نقاشی حرفه‌ای بود، اما اگر می‌خواستم درآمد داشته باشم باید تن به چیزهایی می‌دادم که خیلی با روحیاتم هماهنگ نبود و بعد از فوت پدرم خیلی کار نکردم و فقط در یک نمایشگاه گروهی شرکت کردم...

لا از چه زمانی به طرف موسیقی کشیده‌شدید، از دوران کودکی ساز می‌زدید؟

من از فروغ خیلی کم خاطره دارم. هم خانه پدری‌ام و هم خانه فروغ در خیابان امیریه بود. از خانه پدری‌ام خیلی چیزها یادم است اما از خانه فروغ چیزی به خاطر ندارم، فقط تصویری پدرم در ذهنم است، خانه فروغ حیاط بزرگی داشت و پله‌هایی که به ایوان منتهی می‌شد. من یک آکاردئون داشتم که فروغ برایم خریده بود. تصویری یادم است که از پله‌ها به طرف حیاط می‌دویدم و دوتا از دایی‌هایم که تقریباً هم‌س‌وسال من بودند دنبالم بودند تا آکاردئون را از من بگیرند. این قدیمی‌ترین خاطره‌ام از ساززدن در دوره کودکی‌ام است.

لا با آن آهنگ می‌زدید؟

فکر می‌کنم می‌شد، اما خیلی آکاردئونش حرفه‌ای نبود. تقریباً حالت اسباب‌بازی داشت و برای بچه‌ها بود. در کودکستان هم که بودم یک‌بار مراسم جشن بود و گفتند: «کی می‌تواند بخواند؟» من بلند شدم و یک آهنگی را که آن روزها گل کرده بود خواندم، «طوفان در دریا غوغا می‌کرد، بی‌دادی در کشتی‌ها به پا می‌کرد، دست ناخدا...». شعرش را آن موقع هم کامل حفظ نبودم و همین قسمتش را خواندم و باقی‌اش را فراموش کردم... بعدها که بزرگ‌تر شدم گرامافون داشتیم صفحه‌های سینگل ۴۵ دور و آلبوم ۳۳ دور می‌خریدم و دائم موسیقی گوش می‌دادم...

لا آهنگ‌هایی که الان می‌خوانید هم مربوط به همان دوره است یعنی موسیقی راک و بلوز دهه ۶۰ و ۷۰...

بله، برای دوران دبیرستان که دور بیتل‌ها بود... در همان دوره دبیرستان چند جلسه کلاس گیتار رفتم اما چون سال آخر بودم باید درس می‌خواندم تا بعد از فارغ‌التحصیلی بتوانم قبول شوم، پس برای ادامه تحصیل به انگلیس بروم و نمی‌خواستم عقب بمانم، برای همین موسیقی را کنار گذاشتم...

لا تجدیدِ نیاوردید؟

نه، درسم خوب بود، یعنی خیلی دنبال نمره بالا نبودم اما بالاخره پاس می‌کردم. درواقع رشته طبیعی را انتخاب کرده بودم که آسان‌تر بود و بیشتر می‌توانستم علافی کنم!

لا بعد که از ایران رفتید دیگر موسیقی کار نکردید؟

داستان موسیقی برای من خیلی به کندي و در طول زمان پیش رفت. از ۱۶ سالگی همیشه گیتار همراهم بوده. در خانه شیخ هادی که بودیم وقتی با پدرم زندگی می‌کردم خیلی بیشتر تمرین داشتم اما از وقتی پدرم ناخوش شد بیشتر وقتم به مراقبت از او می‌گذشت و کمتر به موسیقی می‌رسیدم. چون من و پدرم و عمویم با هم زندگی می‌کردیم و خیلی از کارها را باید من انجام می‌دادم. بعد از فوت پدرم درواقع گیتار برایم جدی‌تر شد. سه سالی که در خانه عمه‌ام بودم اما خیلی شرایط زندگی برایم سخت شده بود برای همین از آنجا رفتم و ۹ سال هم با آقای رضا کیکاووسی زندگی می‌کردم. درواقع در کل این مدت بیشتر وقتم به تمرین و ناوختن می‌گذشت...

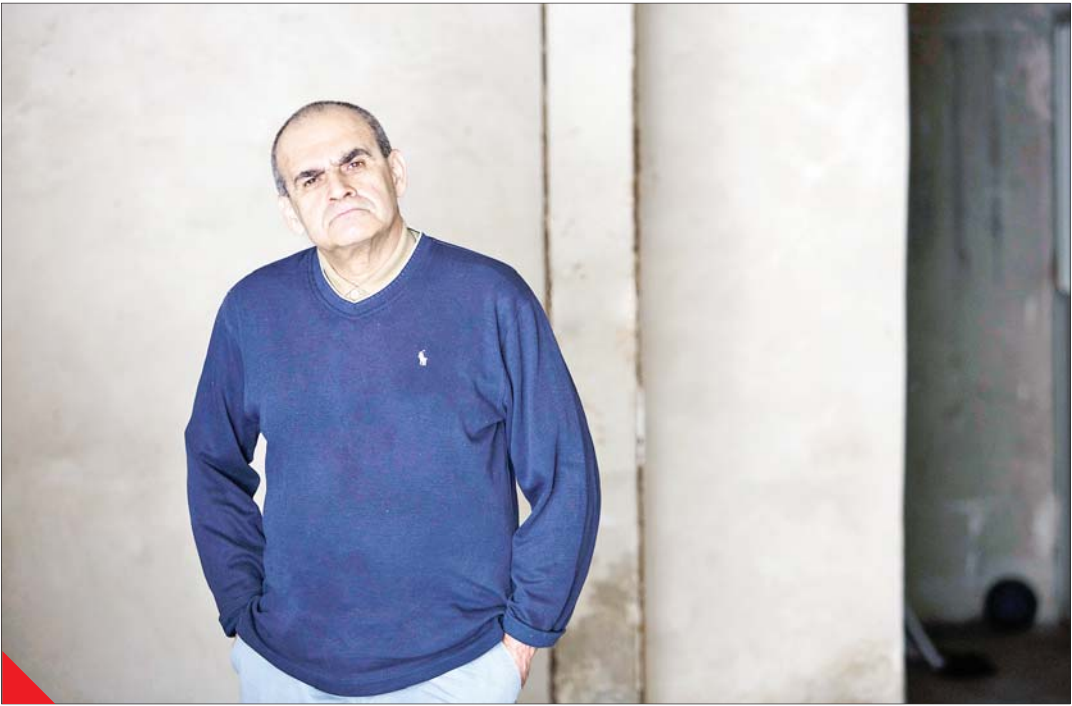
لا داستان خیابان از چه زمانی شروع شد؟

بعد از فوت پدرم. خانه عمه‌ام قیطریه بود. صبح‌های زود می‌رفتم درکه و آنجا ساز می‌زدم و بعضی وقت‌ها هم کسی در می‌شد و پولی برایم می‌انداخت مثلاً ۵۰ تومان که آن موقع پول زیادی بود بعد از آن مرا گرفتند و البته گیتارم را پس دادند و فقط تعهد گرفتند که دیگر ساز نزنم. البته این را هم بگویم آن زمان خیلی وارد نبودم چون معلم نداشتم و همین‌طور خودم برای خودم می‌زدم- شاید برای همین خیلی طول کشید تا یاد بگیرم. البته مسائل دیگری هم دخیل بود؛ مثلاً از این شاخه به آن شاخه پردین. در انگلیس ابتدا مهندسی برق و الکترونیک خواندم و بعد از یک سال رفتم علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی بعد از آن هم خوشم نیامد و رفتم رشته نقاشی...، یعنی هیچ‌وقت روی یک رشته متمرکز نشدم. بی‌قرار بودم و چیزی راضی‌ام نمی‌کرد... برای همین در این سن و سال و اینقدر دیر تازه کمی به نتیجه رسیدم.

خب از طرفی خوش‌حالم و از طرفی افسرده‌ام چون ناخودآگاه می‌بینم که مرگ نزدیک است و خیلی چیزها برایم اهمیتش را از دست می‌دهد. قبلاً صبح‌ها خیلی زود از خواب بیدار می‌شدم اما این روزها انگیزه‌ای برای بیدارشدن ندارم. خیلی کلی به همه چیز نگاه می‌کنم، حس می‌کنم خب که چی این کره

گفت‌وگو با کامیار شاپور

فرزند فروغ بودن



عکس: رنومه رستمی،فرهنگ

لا یعنی چه؟!

یعنی چون ارزشمند بود با خودشان بردن حالا یا سرخود این کار را کردند یا از طرف دوستان و آشنایان مأمور شده بودند که آنها را بیرن برای کسی که همه وسایل را جمع می‌کرد!

لا چه کسی؟

نمی‌خواهم وارد جزئیات بشوم البته این دیگر جزئیات نیست، اما نمی‌خواهم به این شکل اتهام بزنم. غیر از آن نقاشی‌های پدرم هم بود که عمه‌ام صاحب شد و همه اینها چیزهایی است که همین وکیلی که دنبال حق‌التألیف کتاب‌های فروغ است دنبال می‌کند. کتابخانه و تمام آرشیوهایم را خانواده عمه‌ام بردند، ببینید اصلا سال‌هاست حرفی از پرویز شاپور نیست چون اکثر کارها دست آنهاست و نه نمایشگاهی می‌گذارند و نه... این از خانواده و فامیل پدرم. فقط یک بخشی از نقاشی‌های پدرم مانده که می‌خواستیم به صورت کتاب منتشر کنم که ناشری پیدا نکردم و حالا شاید نمایشگاهی بگذارم با کمک دوستان اگر عمری باقی باشد. و کتاب‌هایی هم درباره فروغ و پدرم در دست تهیه است، کارفتمن هزینه دارد و اما معلوم نیست در نهایت نتیجه‌اش داشته باشد. فقط انتشارات مروراید حق‌التألیف کتاب‌های خودم و مادرم و پدرم را می‌دهد ولی

لا یعنی موسیقی نجاتتان می‌دهد...

بله به قول پدرم بالاخره باید با چیزی زهر زندگی را گرفت.

لا شما هیچ‌وقت از اسم پدر و مادرتان استفاده نکردید. اصلا همین که در خیابان ساز می‌زدید کسی چه می‌داند شما پدر فروغ هستی‌د اگر به کسی هم بگویید باور نکنند!

همان‌طور که گفتیم این داستان خیابان بعد از فوت پدرم شروع شد. وقتی پیش آقای کیکاووسی بودم می‌رفتم پارک کوروش تا هم ساز بزنم هم اگر بشود درآمدی داشته باشم. همان زمانی بود که خیلی خوب نمی‌زدم ولی خب لک و لکی می‌کردم بعد از آن می‌رفتم پارک قیطریه و پارک اندیشه‌ و خانه هنرمندان ولی خب در آمدی نداشتم. حتی دو بار رفتم ترکیه و سازم را هم بردم ولی یک‌بار که هوا تمام مدت بارانی بود، نوبت دوم هم معدن ریزش کرد و تعداد زیادی کارگر زیر آوار ماندند و چند روزی که آنجا بودم عزای عمومی اعلام شد!

لا عجب شانس...

بله، در همان دوران بود که آن فیلم مستند را هم درباره‌ام ساختند... الان چند وقتی است که خیلی حوصله خیابان را هم ندارم. حالا شاید در پارک خانه هنرمندان بزنم چون احتمالاً آنجا کمتر گیر بدهند، البته هنوز تصمیم خاصی ندارم...

لا موسیقی برای شما نه در آمدی داشته و نه شهرتی اما همچنان هنوز ادامه می‌دهید. نوازندگی در خیابان برای شما چه وجهی دارد؟

برای من راهی برای شارژشدن بود و وسای اینکه پولی بگیرم یا نه تظاهر و بیانش تأثیر مثبتی روی من دارد زمانی هم می‌رفتم کافه یا خیابان و نقاشی می‌کشیدم از این مدل کارکردن لذت می‌بردم البته بعد از مدتی به این نتیجه رسیدم که در تنهایی نسبت به کارم جدی‌تر هستم برای همین مدتی است که در خانه ساز می‌زنم. شاید اگر نقاشی را ادامه داده بودم اتفاق دیگری می‌افتاد اما الان وضعیت مشخصی ندارم، گیج‌م و نمی‌دانم می‌خواهم چه کار کنم. ممکن است از ایران بروم اما دقیقاً مقصد ندارم شاید هم بمانم. سال‌هاست در همین شرایطم و هنوز تصمیم خاصی ندارم...

لا عذر می‌خواهم که می‌پرسم اما در آمدتان از کجا تأمین می‌شود؟

از موسیقی خیابانی درآمدی ندارم. یعنی بیشترین پولی که در یک روز به من دادند ۲۲هزار تومان بود ضمن اینکه خیلی هم از نوازندگی خودم راضی نبودم البته از اینکه مردم به ساززدنم گوش می‌دادند خوشحال می‌شدم... حدود یک‌سال می‌گذرد که دیگر در خیابان ساز ن‌زدم چون به درگیری و اعصاب خوردکن‌اش نمی‌ارزید. برای همین تمام وقتم در خانه تمرین می‌کنم. در مورد درآمد تا وقتی که درس می‌خواندم پدرم هزینه‌هایم را می‌داد و بعد هم که فوت شد از خانه پدری ارث بردم که همین خانه را خریدم البته کارهایی هم می‌کنم. کتاب‌های پدرم هم تجدید چاپ می‌شود که البته پولش چشمگیر نیست، تا سال ۷۵ از آثار فروغ هم درآمدی داشتم تا اینکه قانون ۳۰ ساله به پایان رسید البته در باره کتاب‌های فروغ هنوز دعوا داریم. حریف ناشرین نمی‌شویم، یکی دو تا نشر را می‌شددن اما اکثراً زیر بار نمی‌روند کارها در دادگستری هم خیلی به کندي پیش می‌رود و هنوز هیچ جوابی نگرفته‌ایم و الان وکیلی که از طرف خانه هدایت آمده دنبال کارهاست که البته فکر نکنم به عمر من قد بدهد. راستش من اصلا حساسی روی کتاب‌های فروغ و قانون ۳۰ ساله نشر باز نمی‌کنم. پروسه بررسی پرونده در دادگستری یک فرایند فرسایشی است. از طرفی دنبال این کارفتمن هزینه دارد و اما معلوم نیست در نهایت نتیجه‌اش داشته باشد. فقط انتشارات مروراید حق‌التألیف کتاب‌های خودم و مادرم و پدرم را می‌دهد ولی الباقی نه آن چنان!

لا عمران صلاحی برای چاپ کتاب‌های خودتان کمک کرد؛ درست است؟

عمران صلاحی به من کمک کرد و کتاب نامه‌های مادرم را او تنظیم کرد البته کار زیادی نداشته و عین نامه‌ها چاپ شد ولی خب من هیچ تجربه‌ای نداشتم و او زحمت پروسه چاد را کشید.

لا مادر و پدرتان دوستان زیادی داشتند که خیلی‌هایشان تا چند سال پیش هم زنده بودند و تک و توک الان هنوز هستند یا آنها هیچ ارتباطی ندارید؟

دوستان پدر و مادرم را همه‌شان را تقریباً می‌شناسم اما با هیچ‌کدام معاشرت و رفت‌وآمدی ندارم. خاله‌ام پوران را از سال ۷۸ ندیدم. از خانواده پدری هم که با آنها بیشتر در ارتباط بودم بی‌خبر می‌انم قدر که حتی اگر کسی فوت شده هم خبر ندارم فقط یک عمو و پسرعمو دارم که گه‌گاهی با آنها در تماس هستم. راستش بعد از اینکه پدر و عمویم فوت شدند ما وکیلی داشتیم که دوست صمیمی پدرم بود آقای «علی محمد نادریور» برادر نادر نادریور بود که با خانمش آمدند همه وسایل مادرم و پدرم را از خانه ما بردند چون من آن موقع بیمار بودم. چرخ خیاطی و فرش فروغ و خیلی چیزهای دیگر و حتی یک وکالتنامه از من گرفته بودند که خانه را هم از من بگیرند من هم خیلی حال خوشی نداشتم ولی با همان وضعیت رفتم و وکالتنامه را باطل کردم وگرنه خانه شیخ هادی را من دست می‌دادم...

موسیقی

نُت

مرور آلبوم جدید پیمان سلطانی فصلِ نو

الهام فخاری،

به‌تارگی، تازه‌ترین اثر آهنگ‌ساز معاصر، پیمان سلطانی، «عاشق می‌شویم»، با صدای سالار عقیلی و نوازندگی اعضای ارکستر فیلارمونیک ارمنستان، ارکستر سمفونیک تهران و ارکستر ملل ایران از سوی مؤسسه فرهنگی - هنری نوای جامه‌دارن با حمایت معنوی کمیته ملی ایکوم ایران منتشر شد. «عاشق می‌شویم» اثری ۱۱ بخشی و دربردارنده پنج بخش تصنیفی- آوازی است که با «عاشق» با صدای سالار عقیلی آغاز می‌شود و بخش‌های متناوب تصنیف‌خوانی و وارایاسیون‌ها را در پی دارد. تنظیم متناوب کمک می‌کند شنونده جاواگه و اثر آوایی متفاوتی را تجربه و کارکرد بخش‌های خوانش و نوازندگی را باآرایی کند. این اثر شنیداری ۶۴دقیقه‌ای از نواهای امیدبخش و رو به‌آینده «عاشق» آغاز می‌شود و با توالی از وارایاسیون‌های روی تصنیف، به هشداری خیام‌گونه، عدم‌قطعیت فرد، در تصنیف «معشوق» گذر می‌کند. باآرایی و بازخوانی «آتش دل» حکایت جاودانگی و بی‌زمانی عشق است و چالش‌های این فرایند دشوار و رنجی که بر جان عاشق شعله می‌زند را به نغمه درمی‌آورد. چنان آغاز شورانگیز و پرامیدی در تصنیف اخرا با برشمردن رنج‌های خودخواسته این‌ان آتش جان‌افروخته، به واقعیتی می‌رسد که رنج و آوندنشانی عشق را معشوق درنخواهد یافت مگر آنکه خود دچار شود. «عاشق مشو» آخرین گام‌گاه تصنیفی اثر گویای فورتنی و خموشی در اوج عاشقی، ولی نشانه‌ای از دوگانگی آرزویی است. متن و روند تصنیفی را می‌توان در بافتنار آوایی آهنگ‌ها هم باز جست. پیمان سلطانی در این مجموعه آگاهانه از سیطره متن و واژه گاسته و با درهم‌آمیزی‌های آوایی درخشان، آهنگ‌های «عاشق می‌شویم» را برساخته‌است. به‌کارگیری دامنه گسترده‌ای از سازها و تنظیم موسیقی به‌گونه‌ای است که شنونده ایرانی بهساری تازه را در بستر ذهنی - احساسی آشنا تجربه می‌کند. باریک‌بینی و پیراستگی آوایی «عاشق می‌شویم»، از ویژگی‌های مثبت آن به‌شمار می‌رود و برآمده از بازخورد (نکرش) پیمان سلطانی به آهنگ‌سازی در فرایندی درازمدت است. شنونده در تجربه این اثر با ساختاری بدون شلوغی و انباشت آوایی روبه‌روست و فرصت درک، ادراک و شناخت آوایی برای او فراهم است. درون‌داشت عاشقانه و عاطفی اثر زمینه‌ساز پیوندهی مخاطبان نسل‌های مختلف و سروده‌ها دربردارنده واژگانی متعالی و قابل‌فهم همگان هستند. ارائه اثر از این آهنگ‌ساز که می‌شود مفهوم نزدیک‌تری با ناشر در ایران دارد. خلاصه اینکه این ناشران سراغ دسته نخست می‌روند و گروه دوم، دنبال ناشرها. نهایت کاری که بیشتر این شرکت‌ها ممکن است برای موزیسین‌ها انجام دهند، کارهای مربوط به دریافت مجوز و هزینه تکثیر آلبوم است. البته دسته دوم اصولاً مجبورند هزینه چاپ، تکثیر و پخش را هم خودشان پرداخت کنند. در نهایت است ناشران چه کمکی به موسیقی و هنر کردند؟ محصول حاضر،وآماده به دستشان می‌رسد که با هزار منت و دردسر برای موزیسین، علامت شرکت یا همان انتشاراتشان را پشت آلبوم می‌زنند.

در چنین شرایطی آن دسته از موزیسین‌ها که درآمدشان قطعی است و البته حال‌وحصله کارهای اداری یک نشر را دارند راه دیگری را انتخاب می‌کنند. آنها دوست ندارند سود کاری که تمام‌قد خودشان انجام داده‌اند را با دیگری شریک شوند. پس برای خود، نشر دست‌وپا می‌کنند و به‌نوعی ناشر اختصاصی خودشان می‌شوند. معروف‌ترین آنها «محمدرضا شجریان» که خیلی زود این هوشمندی را به خرج داد و آثارش را از سبوی انتشارات خودش یعنی «دل‌آواز» منتشر کرد. دو آلبوم پرفروش که در سال گذشته وارد بازار شدند هم، چنین گذشتی داشتند. کریستف رضاعی آلبوم «در دنیای تو ساعت چه است؟» را با لیل نشر خودش یعنی «میم» منتشر کرد. همچنین علیرضا قربانی به مناسبت انتشار آلبوم «دخت پری‌وار» به جمع ناشران پیوست و نشر «آهنگ اشتیاق» را معرفی کرد.

با توجه به آسان‌شدن انتشار آلبوم و هزینه‌های نه‌چندان بالا، احتمالاً در آینده تعداد نشرهای «خودانتشار» روزبه‌روز بیشتر و به ازای هر موزیسین که آثارش پرفروش است یک نشر هم متولد می‌شود. گروه موزیسین‌های جوان که هم که برای بخش‌کردن اثرشان به ناشر و شرکت پخش نیاز دارند شاید مجبور به پرداخت مبلغی مازاد به ناشران شوند، چه اینکه در شرایط فعلی هم چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد. البته بی‌شک صدای تعداد زیادی موزیسین هم پشت در خانه‌هایشان می‌ماند و به گوش کسی نمی‌رسد؛ چراکه توان مالی انتشار آلبوم را ندارند.

«روان‌شناس تربیتی

زخمه

نگاهی به پخته‌خوری در نشر موسیقی بیگانه با جهان

سیامک قلّی‌زاده

در سال‌های گذشته از مشکلات نشر و ناشران موسیقی در ایران سخن‌های زیادی گفته شده است. از جلسه‌های صنفی و گفتمان «ضرب‌اصول» گرفته تا کنفرانس «تد؛ درباره سختی‌ها، مشکلات، موفقیت‌ها و راهکارهای بهبود نشر در ایران بسیار گفته و شنیده شده است. سال گذشته هم «رامین صدیقی»، مدیر نشر «هرمس»، توانست جایزه فستیوال مستقل و معتبر«ومکس» را دریافت کند که موفقیت بزرگی برای این نشر به حساب می‌آید. فراموش نکنیم این جایزه به نشر هرمسی رسیده که در سال گذشته تنها چهار آلبوم منتشر کرده است؛ یعنی کمتر از یک‌صدم آلبوم‌های بازار. درواقع معیارهایی برای چنین جوایزی وجود دارد که ارتباطی به مشکلات و نواقص سیستم نشر داخلی هر کشور ندارد. از همین‌رو، این جایزه برای تلاش‌های یک شخص اهدا شده و کلیت وضع نشر در ایران را (که اتفاقا هرمس هم جزئی از آن است) دربر نمی‌گیرد. سیستم تولید و انتشار موسیقی ایران در هیچ‌یک از مراحلش، با آنچه در جهان رخ می‌دهد، نزدیکی و تطبیقی ندارد. در درجه نخست موسیقی ایران با عنصری به‌عنوان تهیه‌کننده (استتا در هر پدیده‌ای وجود دارد) بیگانه است. زمانی که نام تهیه‌کننده مطرح می‌شود، شمایل شخصی که پول دارد و باید سر کیسه را شل کند به ذهن می‌رسد. دراین‌میان اما مهم‌تر از اینکه یک تهیه‌کننده وظیفه دارد همه هزینه‌های تولید اثر از نوازندگان و ترانه‌سرا گرفته تا ضبط و میکس نهایی را پرداخت کند، باید توان جهت‌دهی درست و دیدگاه هنری مختص به خود را هم داشته باشد. درواقع یک تهیه‌کننده همه موارد مرتبط با موسیقی را می‌شناسد؛ هم از نظر فنی، هم بازار موسیقی. در بسیاری از فیلم‌های مستند که روند ساخته‌شدن آلبوم‌های مشهور را نشان می‌دهند، تهیه‌کننده در کنار گروه حضور پررنگی دارد تا جایی که درباره اشکالات نوازندگی اعضای گروه هم اظهارنظر می‌کنند. همین تهیه‌کننده‌ها هستند که با شناخت دقیق از بازار و مخاطبان موسیقی گروه‌ها را هدایت می‌کنند تا آثارشان بهتر و بیشتر شنیده شود. واضح است که تهیه‌کننده موسیقی پاپ و جَز متفاوت عمل می‌کنند؛ چراکه نسبت به کارشان شناخت دارند و با پیشینه و حتی خواسته‌های متفاوتی وارد این کار شده‌اند. بنابراین از یک گروه آوانگارد جَز بَر توقع درآمد یک راک‌استار را ندارند و درنتیجه چنین عنصری فقط به فکر درآمدزایی نیست.

در موسیقی ایران اما تهیه‌کننده موسیقی با چنین مفهومی وجود ندارد. اصولاً فردی که با نام تهیه‌کننده شناخته می‌شود، حتی حاضر به پرداخت تمام هزینه‌های تولید آلبوم نیست. توقع داشتن تخصص در زمینه موسیقی و دید هنری هم بسیار دور از ذهن است. چنین وظایفی را اشخاص یا گروه‌های موسیقی خود برعهده می‌گیرند. هنر خودشان را تولید می‌کنند و تهیه‌کننده خودشان هستند. پس از این مرحله، موزیسین‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ «درآمدزاها» و «دیگران». هر دو دسته به ناشر نیاز دارند. البته باز هم ناشر به معنای اصلی و آنچه در جهان مرسوم است در ایران وجود خارجی ندارد. چراکه وظیفه ناشر، پیگیری درآمد‌ها



و حقوق آثار برمبنای «کی‌رایت» است که ایران هرگز حاضر نشده به کنوانسیون جهانی این قانون بپیوندد. آنچه در جهان با عنوان «رکوردلیل» شناخته می‌شود مفهوم نزدیک‌تری با ناشر در ایران دارد. خلاصه اینکه این ناشران سراغ دسته نخست می‌روند و گروه دوم، دنبال ناشرها. نهایت کاری که بیشتر این شرکت‌ها ممکن است برای موزیسین‌ها انجام دهند، کارهای مربوط به دریافت مجوز و هزینه تکثیر آلبوم است. البته دسته دوم اصولاً مجبورند هزینه چاپ، تکثیر و پخش را هم خودشان پرداخت کنند. در نهایت است ناشران چه کمکی به موسیقی و هنر کردند؟ محصول حاضر،وآماده به دستشان می‌رسد که با هزار منت و دردسر برای موزیسین، علامت شرکت یا همان انتشاراتشان را پشت آلبوم می‌زنند.

در چنین شرایطی آن دسته از موزیسین‌ها که درآمدشان قطعی است و البته حال‌وحصله کارهای اداری یک نشر را دارند راه دیگری را انتخاب می‌کنند. آنها دوست ندارند سود کاری که تمام‌قد خودشان انجام داده‌اند را با دیگری شریک شوند. پس برای خود، نشر دست‌وپا می‌کنند و به‌نوعی ناشر اختصاصی خودشان می‌شوند. معروف‌ترین آنها «محمدرضا شجریان» که خیلی زود این هوشمندی را به خرج داد و آثارش را از سبوی انتشارات خودش یعنی «دل‌آواز» منتشر کرد. دو آلبوم پرفروش که در سال گذشته وارد بازار شدند هم، چنین گذشتی داشتند. کریستف رضاعی آلبوم «در دنیای تو ساعت چه است؟» را با لیل نشر خودش یعنی «میم» منتشر کرد. همچنین علیرضا قربانی به مناسبت انتشار آلبوم «دخت پری‌وار» به جمع ناشران پیوست و نشر «آهنگ اشتیاق» را معرفی کرد.

با توجه به آسان‌شدن انتشار آلبوم و هزینه‌های نه‌چندان بالا، احتمالاً در آینده تعداد نشرهای «خودانتشار» روزبه‌روز بیشتر و به ازای هر موزیسین که آثارش پرفروش است یک نشر هم متولد می‌شود. گروه موزیسین‌های جوان که هم که برای بخش‌کردن اثرشان به ناشر و شرکت پخش نیاز دارند شاید مجبور به پرداخت مبلغی مازاد به ناشران شوند، چه اینکه در شرایط فعلی هم چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد. البته بی‌شک صدای تعداد زیادی موزیسین هم پشت در خانه‌هایشان می‌ماند و به گوش کسی نمی‌رسد؛ چراکه توان مالی انتشار آلبوم را ندارند.